

مجموعه  
ادبیات  
داستانی  
جهان ۱۱

الیف شفق

# دولت عشق

ترجمه حسن اکبری بیرق



## مقدمه

اگر سنگی را در آب رودخانه بیفکنی تأثیر زیادی بر سطح آب نخواهد گذارد. سنگ آب را می شکافد و موج کوچکی ایجاد می کند و صدایی شبیه به تالاپ به گوش می رسد؛ این صدای خفیف، در میان هیاهوی رودخانه خروشان گم می شود. همین و دیگر هیچ.

اما اگر همین سنگ را به درون برکه ای بیفکنی... اثری عمیق و ماندگار خواهد گذاشت. همان سنگ، همان سنگ کوچک، خواب سنگین آن برکه را کد را آشفته می کند و در نقطه برخوردش حلقه ای متولد می شود و بعد حلقه ای دیگر جوانه می زند و جوانه شکوفه می دهد. باز می شود و باز می شود. حلقه در حلقه. همین خُرده سنگ در چشم به هم زدنی، چه ها که نمی کند. تمام برکه را از وجودش آکنده می سازد و دایره ها چون طنین موسیقی از دل یکدیگر زاده می شوند و نگاه تو را با خود به کرانه های آب می برند تا لحظه ای که آخرین دایره در آغوش ساحل محو شود.

رودخانه به شوریدگی و سرمستی عادت دارد. در هر لحظه بهانه ای می یابد تا بخروشد و بدمستی کند. سرعت و سرکشی در ذات آن خانه دارد. سنگی را که پرتاب کرده ای در خود می بلعد و ته نشین می کند و در مسیر خروشیدن ها به آسانی فراموش می کند. پریشانی و شوریدگی بخشی از وجود اوست. حالا یک سنگ بیشتر یا کمتر.

اما برکه با دگرگونی و آشفستگی ناگهانی بیگانه است. تنها یک سنگ کوچک برای زیر و زبر کردنش کافی است. خرده سنگی می تواند او را از ته دل بلرزاند و دیگرگون کند. برکه پس از دیدار با سنگ دیگر هرگز همانند قبل نمی ماند. نمی تواند



که بماند.

زندگی الا روینشتاین نیز از وقتی که خودش را شناخته بود، مانند برکه‌ای آرام و راکد بود. به چهل سالگی نزدیک می‌شد؛ در حالی که سال‌ها بود که عادت‌ها و نیازها و سلیقه‌هایش کوچک‌ترین تغییری نکرده بودند. روزها همانند یکدیگر، بدون کوچک‌ترین تغییر، سپری می‌شد. به‌خصوص در طول بیست سال گذشته تمام تصمیم‌های او در راستای خانواده و زندگی خانوادگی‌اش گرفته شده بود. همه آرزوهای او و انتخاب‌هایش و دوستانی که برمی‌گزید حتی کوچک‌ترین تصمیم‌هایش، در این مسیر بود. تنها معیار او خانه و خانواده‌اش بود.

شوهرش دیوید دندان‌پزشک بنامی بود؛ مردی کامیاب در کارش، که درآمدی سرشار داشت. بین الا و دیوید، پیوند ژرفی نبود. الا این را می‌دانست اما باور داشت که در یک زندگی مشترک، به‌ویژه زندگی مشترکی که چندین سال ادامه پیدا کرده است، به غیر از عشق مسائل مهم دیگری نیز وجود دارد مانند درک متقابل، مدارا، مهربانی، احترام و از همه مهم‌تر، گذشت که عامل اصلی پایداری زندگی‌های زناشویی است. در واقع باید گذشت سرلوحه رفتار شما با همسران باشد و هنگامی که او اشتباهی می‌کند، که معمولاً می‌کند، این شما هستید که باید او را ببخشید. فقدان عشق و محبت در زندگی این‌چنینی، مگر چه اهمیتی دارد؟ از مدت‌ها پیش در فهرست اولویت‌های زندگی الا عشق جایگاهی بهتر از انتهای لیست نداشت. عشق در فیلم‌ها و رمان‌ها مجال بروز می‌یابد؛ آن هم رمان‌های تخیلی؛ تنها در این قصه‌هاست که پسر و دختر داستان تا پای جان و هنگام مرگ دیوانه‌وار یکدیگر را دوست دارند؛ اما زندگی واقعی شبیه فیلم و رمان نیست.

فرزندان الا نخستین اولویت زندگی او بودند. دختر زیبایش، ژانت، دانشجو بود؛ و دوقلوهای دوست‌داشتنی او که دختری به نام اورلی و پسری به نام آوی بودند که هر دو به سن بلوغ نزدیک می‌شدند. یک سگ دوازده‌ساله از نژاد رتریور هم داشتند که اسمش «سایه» بود. سایه از زمانی که یک تولد بسیار کوچک بود، همراه پیاده‌روی‌های صبحگاهی الا شده بود؛ اما حالا بعد از دوازده سال، سایه

پیر و چاق شده بود. گوش‌هایش به‌خوبی نمی‌شنید و دید چشمانش تار شده بود. او به روزهای استراحت همیشگی نزدیک می‌شد اما الا به‌هیچ‌وجه نمی‌خواست این واقعیت را بپذیرد و با فکر نکردن به آن سعی در انکارش داشت. در کل الا از آن تیپ اشخاصی بود که پایان چیزی را نمی‌توانند قبول کنند. فرقی هم نمی‌کند یک دوره یا عادت قدیمی و یا رابطه‌ای که خیلی پیشتر تمام شده، به‌هرحال پذیرفتن نقطه پایان و یا مرگ برای او آسان نبود. حتی اگر این پدیده به آشکارترین شکل خودش را به او نشان می‌داد.

خانواده روینشتاین در شهر نورتمپتن آمریکا ساکن بودند. آن‌ها در خانه‌ای بزرگ با نمایی به رنگ کرم و معماری سبک ویکتوریا زندگی می‌کردند. ساختمان با آن‌که قدمت زیادی داشت و نیازمند تغییرات بود اما هنوز جاذبه اشرفی خود را حفظ کرده بود. بنایی با پنج اتاق خواب و گاراژی که گنجایش سه خودرو را داشت. کف عمارت با پارکت‌های چوب گردو فرش شده بود و درهای سالن و اتاق‌ها به سبک فرانسوی بودند. در حیاط و در داخل باغچه یک جکوزی بسیار زیبا ساخته بودند. افراد خانواده الا از بهترین مشتری‌های شرکت بیمه بودند چراکه هر نوع بیمه‌نامه‌ای را داشتند. بیمه عمر و بیمه خودرو و بیمه سرقت و بیمه آتش‌سوزی و بیمه درمانی. علاوه بر این، حساب‌های بانکشستگی و اندوخته‌ای برای دانشگاه بچه‌ها و حساب‌های مشترک بانکی... همه نشان از آینده‌نگری این خانواده داشت. علاوه بر عمارت ویکتوریایی، دو آپارتمان شیک و مجلل دیگر هم یکی در بوستون و دیگری در رودآیلند متعلق به آن‌ها بود. الا و دیوید برای ساختن این زندگی و به دست آوردن این دارایی به‌سختی کار کرده بودند. شاید برای برخی از افراد داشتن یک خانه بزرگ که بچه‌ها در بین اتاق‌ها بدونند و از راه‌پله‌ها مدام بالا و پایین بیایند و همیشه عطر شیرینی زنجبیلی و دارچینی از آشپزخانه‌اش به مشام برسد یک نوع کلیشه قدیمی باشد؛ ولی برای الا و دیوید، این تصویر یک زندگی ایده‌آل و موفق بود. آن‌ها با این رؤیا، زندگی مشترک خود را آغاز کرده بودند و با این‌که بعضی از آرزوهایشان برآورده نشده بود، اما بخش‌های زیادی از این رؤیا را